

واژه‌نامه

ا. آ

استعمال: به کار بردن، معمول داشتن، استفاده

استکبار: کبر ورزیدن، تکبر نمودن، در مفهوم سیاسی به کشور یا حکومتی گفته می‌شود که از روی غرور و خود برتری‌بینی و گردن‌کشی در برابر ملت‌های دیگر به زورگویی می‌پردازد.

اسرار: چ‌سر، رازها

أسطُراب: ابزاری که دانشمندان علم ستاره‌شناسی در روزگار قدیم برای تعیین وضعیت ستارگان از آن استفاده می‌کردند.

اصطلاح: موافق شدن گروهی برای به کار بردن یک واژه، واژه‌های خاص که در هر علم، معانی ویژه‌ای دارند.

اصلاح کردن: مرمت کردن، بهتر ساختن

اصول: چ‌اصل، ریشه‌ها، بنیادها

اعتبار: ارزش، آبرو

اعتراض: ایراد گرفتن، نپذیرفتن

اعماق: چ‌عمق، ته، ژرف

اعمال: به کار بردن، کار بستن

اعیان: چ‌عین، بزرگان، بزرگواران

أغراض: چ‌غرض، خواست‌ها، نشانه‌ها، اهداف

أفعال: چ‌فعل، کارها

اقتباس: گرفتن، اخذ کردن

التهاب: برافروختگی، زبانه کشیدن

القاب: چ‌لقب، کلماتی که برای بزرگداشت پیش از اسم کسی آورند.

أنس: دوستی

انیس: همدم، انس گیرنده

أبله: نوعی بیماری واگیر که به صورت تاول روی پوست بدن ظاهر می‌شود.

أداب: چ‌ادب، رسم‌ها، روش‌های پسندیده، عادت‌ها

أرمان: آرزو، امید

أرمیده: آرام گرفته

أزادگی: جوانمردی، آزادبودن

أزرم: شرم، حیا

أویز: جنگ و پیکار (در درس آداب و فرهنگ)

أئمه: چ‌امام، پیشوایان

أبلاغ: رساندن پیام

أحدیث: چ‌حدیث، سخن‌ها، روایت‌ها، در علوم دینی حدیث به خبر یا سخنی گفته می‌شود که از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) روایت شده باشد.

أحزان: چ‌حُزن، غم‌ها، اندوه‌ها

أرادت: دوستی از روی اعتقاد و ایمان، میل

أرسال کردن: فرستادن، روانه کردن

أرشاد کردن: راهنمایی، به راه راست راهنمایی کردن

أز پی کسی رفتن: به دنبال کسی رفتن، پیروی

أساس: اصل، بنیان

أستبداد: خودرایی، خودسری

أستثنا: جدا کردن

أستعداد: آمادگی، توانایی

أستعمار: آبادانی خواستن، این واژه در مفهوم سیاسی به معنی تسلط کشوری قدرتمند بر کشوری ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و ثروت کشور ضعیف است.

اوصیا : چ وصی، سفارش شدگان، وصی لقب حضرت علی (ع) است.

اولیا : چ ولی، دوستان خدا

اهتزاز : جنبیدن، تکان خوردن

اهریمن : شیطان، دیو، موجود پلید

ایشار : دیگری را بر خود ترجیح دادن

ایده آل : کمال مطلوب، نهایت آرزو

اینترنت : شبکه‌ی رایانه‌ای فراگیر

ب

بارگه : مخفف بارگاه، سرا پرده، کاخ شاهی

باطل : بیهوده، ناراست

بالین : بالش، آن چه به هنگام خواب زیر سر نهند.

بَحر : دریا

بُحران : آشفتگی، آشوب

بدگوهری : بد ذاتی و بد سرشت بودن

بدیع : تازه، نو

بَر : پهلو، سینه

بَر : بیابان، خشکی

بَر : میوه، ثمر

برکات : چ برکت، بسیاری، یُمن

بسیج : آمادگی

بشارت : مژده دادن

بصیرت : دانایی، روشن بینی

بعثت : برانگیخته شدن پیامبر (ص) از جانب خدا برای هدایت مردم.

بُغض : گرفتگی گلو از غصه، حالت گرفتگی روحی که در گفتار و چهره نمایان می‌شود.

بلند آوازه : معروف، مشهور

بنی آدم : فرزندان آدم (ع)، انسان

بُهت : متحیر شدن، شگفتی

بیرون از حساب : بی اندازه، بی شمار

بیم : ترس، خوف

پ

پاس داشتن : نگاه داشتن، مراقبت کردن، احترام گزاردن

پایمال کردن : از بین بردن

پختگی : با تجربگی، متانت

پشته : توده، انبوه

پندار : وهم، گمان، فکر

پوکه : غلاف فشنگ بی سرب و باروت

پیک : فرستاده، نامه‌رسان، قاصد

ت

تاب : توانایی، تحمل

تأسف بار : اندوه‌آور، اندوه بار

تأکید : استواری در کار، پافشاری

تأمل کردن : اندیشیدن، درنگ کردن

تبلیغ : رساندن پیام یا خبر یا مطلبی به مردم

تحریم : منع کردن، ناروا کردن

تدبیر : اندیشیدن، مشورت کردن

تذکر : به یاد آوردن، پند گرفتن، یادآوری

ترسیم : رسم کردن، نگاشتن

ترویج : رواج دادن، روا کردن

تشتت : پراکندگی، تفاوت و اختلاف

تعارف : خوش آمد گفتن به یکدیگر

تعالیم : چ تعلیم، آموزش‌ها

تَعَب : سختی، رنجور شدن، رنج

تعبیه : قرار دادن، جاسازی کردن

تعصّب : جانب‌داری کردن، حمایت کردن

چ

چاپار : پیک، نامه‌بر، قاصد
چاشت : یک قسمت از چهار قسمت روز که در آن چیزی بخورند.
چرتکه : وسیله‌ای که در روزگار گذشته برای شمارش اعداد از آن استفاده می‌شد.
چنو : چون او، مانند او

ح

حَبّ الوطن : میهن دوستی، عشق به سرزمین
حج : زیارت کعبه در وقت مقرر با اعمال مخصوص
حرص : آزمندی، طمع، ضدّ قناعت
حُرمت : احترام، عزّت
حَریم : مکانی که دفاع از آن واجب باشد.
حسرت : افسوس، دریغ
حصار : دیوار
حفر کردن : کندن، سوراخ کردن
حِکْم : چِ حکمت، اندرزا، پندها
حُکما : چِ حکیم، دانشمندان
حکمت : دانش و معرفت
حلاوت : شیرینی
حماسه : دلیری، شجاعت
حَی : زنده
حیات : زندگی

خ

خاربن : بوته‌ی خار
خاکدان : محلّ ریختن خاک روبه، در درس «قلم

تعَلل : بهانه آوردن، کوتاهی کردن

تعهد : پیمان بستن، به عهده گرفتن

تَف : گرما و حرارت

تقریر : بیان کردن، روشن ساختن

تکریم : گرمی داشتن

تکلیف : وظیفه‌ای که باید انجام شود.

تلخیص : خلاصه کردن، چکیده، کوتاه کردن

تلفظ : بر زبان آوردن کلمه، گفتن

تمائیل : چ تمثال، شکل‌ها و تصویرها

تن‌پروری : خوش گذرانی، تنبلی

توصیف کردن : صفات چیزی را بیان کردن، وصف کردن.

توطئه : نقشه کشیدن برای نابودی کسی یا چیزی، ساخت و پاخت کردن

توکّل : کار خود را به خدا واگذار کردن

تهی مغز : کم‌خرد، نادان

ث

ثنا : ستایش، شکر

ثواب : پاداش، اجر

ج

جدال : نبرد، پیکار

جدل : جنگ، ستیزه

جذبّه : کشش، گیرایی

جزر : پایین رفتن آب دریا

جلوه : ظاهر، پیدایی

جهل : نادانی، بی‌خبری

جیب : گریبان، یقه

سحرآمیز» مقصود از این واژه، «جهان و دنیا» است.

خالص: ناب، بی‌آلایش

خانه غلغله شد: در خانه شور و غوغایی بر پا شد.

خرسند: قانع، خشنود

خِرف: کم عقل، تباهی خرد بر اثر زیادی سن

خَس: خاشاک، شخص پست و فرومایه

خطاب: رویاروی سخن گفتن

خطبه: سخنرانی، نصیحت مردم

خفقان: اضطراب، تپش دل، حالت خفگی و سکوت،

دل‌مردگی

خَلَف: فرزند، جانشین شایسته

خلیل: دوست خالص

خیماره انداز: نوعی سلاح جنگی شبیه توب

خیرالبشر: بهترین بشر

خیزش: انقلاب، نهضت

خیل: جمع، گروه، دسته

دَلَق: نوعی جامه‌ی پشمین که فقیران می‌پوشند.

دودمان: خاندان، نژاد، تبار

دوده: دودمان، خانواده

دولت: نیک بختی، اقبال

دَهر: روزگار، زمانه

دهه‌ی فجر: ده روز پر شکوه تاریخ معاصر ایران،

از دوازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ که مصادف با ورود

امام خمینی (ره) به ایران است تا بیست و دوم بهمن ماه که

انقلاب بزرگ اسلامی ایران به پیروزی رسید.

دیار: ج دار، شهرها، خانه‌ها، سرزمین

ذ

ذات: حقیقت هر چیز، گوهر

ذکاوت: تیز هوشی

ر

رایحه: بو، بوی خوش

رُحجان: برتری، فزونی

رژیم بعث: حکومتی که صدام حسین رییس‌جمهور

معدوم عراق، ریاست آن را به عهده داشت.

رسا: بلند، رسنده، کلام شیوا

رُسل: ج رسول، فرستادگان

رشید: خوش قد و قامت، دلیر

رضا: خرسندی، رضایت، راضی، خشنود

رفتگان: در گذشتگان

رموز: ج رمز، رازها، اسرار

رمیده: ترسیده، گریخته

روایات: ج روایت، خبرها

روایت: بیان کردن مطلب یا خبر

د

دام: جانور غیردرنده، حیوان اهلی

دانشور: صاحب دانش

دد: جانور درنده مانند شیر و پلنگ

در عین ناباوری: غیرقابل باور بودن، حالت غیرقابل

پذیرش

دراز دستی: تجاوز، جفا به دیگران

درون مایه: اصل هر چیز، محتوا

دعوی کردن: ادّعا کردن

دفتر: کتاب، مجموعه‌ی شعر و نوشته، دیوان

دل آویز: دل‌خواه، مطلوب

دل آرا: محبوب، آنچه دل را صفا و آرامش می‌دهد

دل‌بند: دوست داشتنی، محبوب

ز

شعار: علامت، نشانه، فریادهای مردم که در آن خواسته‌های خود را بیان می‌کنند.

شفیع: شفاعت‌کننده، خواهشگر

شقاوت: بدبختی، سخت دلی

شکوه: شکایت، گله

شگرف: نیکو، زیبا

شمایل: چهره، شکل، تصویر بزرگان دینی

شیوع: فاش شدن، آشکار شدن، همه‌گیر شدن

ژ

ژرفا: عمق

س

سیا: نام سرزمینی در عربستان قدیم که ملکه‌ی آن به نام بلقیس مشهور است.

سُبُل: ج سبیل، راه‌ها، روش‌ها

سپهر: آسمان، فلک، چرخ

سُتوار: مخفف استوار، پایدار، ثابت

سحرآمیز: آمیخته به جادو، فریبنده

سخته: سنجیده، وزن شده

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى: درختی در آسمان هفتم که در سوره‌ی نجم (قرآن) هم از آن، یاد شده است.

سده: قرن، دوره‌ی صد ساله

سرشار: لبریز، پر

سرفراز: سربلند

سریع الانتقال: تیزهوش

سُفتن: سوراخ کردن

سوده: مالیده شده، تماس یافته

سوگواری: عزاداری

سیدی: سید + ی = سرور من

سیم: نقره

ص

صاحب‌دل: دارای احساس قوی، عارف، فرد دل آگاه

صانع: آفریننده، خدای تعالی

صبا: بادی خنک که از جانب شمال شرقی می‌وزد.

صحن: میان‌خانه، عرصه، فضایی برای اجرا و نمایش

صدراعظم: نخست‌وزیر

صدقه: چیزی که طبق دستور دین به نیازمند و درویش دهند.

صورتگر: نقاش، پدیدآورنده‌ی نقش

ض

ضرورت: نیاز، حاجت

ط

طایر: پرنده، پروازکننده

طبع: سرشت، طبیعت

طراوت: شادابی، تازگی

طرب: شادی، نشاط

طعن: سرزنش، نکوهش، عیب

طفولیت: کودکی، خردسالی

طَلَب: ج طالب، جویندگان، دانشجویان علوم دینی

ش

شَطَط: رود بزرگ

طلسم : شکل و نوشته‌ای عجیب برای به وجود آوردن کارهای غریب، کارها و اعمال شگفت و عجیب که جنبه‌ی جادویی داشته باشند.

ظ

ظفرمند : پیروز، فاتح
ظلمت : تاریکی، تیرگی

ع

عام المنفعه : آنچه سودش عمومی و برای همه‌ی مردم باشد.

عترت : خاندان پیامبر اسلام (ص)
عجول : شتابان، آن که کارها را با عجله انجام دهد.

عرصه : میدان، قلمرو

عرضه کردن : نشان دادن، ارائه دادن

عزت : سرافرازی، ارجمندی

عُصاره : چکیده، فشرده

عطا : بخشش، انعام

عَطش : تشنگی

عَطشان : تشنه، دارای عطش

عفو : بخشش

عناوین : ج عنوان، نشانه‌ها

عنایت : احسان، توجه نمودن

عوارض : ج عارضه، مالیات

عواطف : ج عاطفه، محبت‌ها، مهرها

عیان : آشکار، ظاهر

غ

غاصب : گیرنده‌ی چیزی از روی زور و ظلم، غضب‌کننده، به ستم ستاننده

غرس : کاشتن درخت، نشاندن درخت

غرقه : در آب فرو رفته، غرق شده

غفلت : فراموش کردن، بی‌خبری

غلبه : پیروزی، چیره شدن

غُلغل : جوشیدن

غنی : بی‌نیاز

غنیمت : مناسب دانستن، بهره بردن

غیرت : جوان مردی و شرف، تعصب

ف

فام : رنگ، پسوندی است که بیانگر رنگ است.

فتوا : رأی عالم دینی در حکم شرعی

فراز : بلندی

فرازنده : افرازنده، بلند کننده

فراغت : آسایش، استراحت

فراق : دوری، جدایی، هجران

فرط : زیاده‌روی، در گذشتن از حد، شدت

فروتن : متواضع، افتاده

فروغ : روشنائی، نور

فرهنگ : دانش، تربیت، مجموعه‌ی آداب و سنن دینی و ملی یک سرزمین.

فرهیخته : ادب آموخته، علم آموخته

فضایل : ج فضیلت، خوبی‌ها، برتری‌ها

فضیلت : برتری، ارزش‌های اخلاقی

فغان : فریاد، زاری، ناله

فقیه : دانشمند، آن که به احکام شرع عالم است.

فَلک : چرخ، آسمان

فلان : واژه‌ای است برای اشاره به شخص غیر معلوم، بهمان

ل

لطایف: ج لطیفه، چیزهای نیکو و نغز
لغوی: وابسته به لغت، نسبت داده شده به لغت
لهجه: شکلی از زبان و گفتار که با نشانه‌هایی از زبان محلی تکلم شود.
لیاقت: شایستگی

م

مایه: اصل هر چیز، اساس
مأوا: پناهگاه، جای امن، جایگاه
مبادرت: اقدام کردن به کاری
مبّرآ: کسی که از تهمت پاک است، تبرئه شده
مبین: آشکار، واضح
میبن: آشکارکننده، بیانگر
متانت: وقار، استوار بودن
متین: استوار، محکم
متعالی: بلند، برتر، والا
مجادله: ستیزه و جدل، بحث
محرابه: با یکدیگر جنگیدن
محال: ناشدنی، غیرممکن
محتوا: حاوی، شامل، درون مایه
محصّر: جای گرد آمدن مردم در روز قیامت
محصور: گرداگرد چیزی فرا گرفته شده، دیوار شده
محضر: محل حضور، پیشگاه
محقق: تحقیق کننده، کسی که سخن خود را با دلیل ثابت می کند.
محرک: سنگی که عیار طلا و نقره را با آن تعیین می کنند، ابزار سنجش

فلسفه: علم به حقایق موجودات به اندازه‌ی توانایی بشر
فی المجلس: در مجلس، فوراً، همان دم
فیض: بخشش

ق

قصار: کوتاه، کلمات قصار: کلمات کوتاه پر معنی
قلمرو: ناحیه، عرصه، گستره
قند در دل کسی آب کردن: کسی را خوش حال کردن
قیام: به پا خاستن

ک

کائنات: ج کاینه، موجودات جهان
کاربر: به کار برنده، استفاده کننده
کاریز: قنات، آبراهه‌ی زیرزمینی
کاشف: آشکار کننده، کشف کننده
کام: قسمتی از دهان، دهان
کرامت: بزرگواری، جوانمردی
کردار: رفتار، عمل
کنام: لانه، آشیانه، محل زندگی دد و دام
کنج: گوشه، زاویه

گ

گردن فراز: خودنما، متکبر
گردون: گردنده، چرخ، آسمان
گل کامکار: نوعی گل بسیار سرخ و زیبا
گوهر: مروارید، اصل
گویش: گفتار، زبان‌های محلی که در کنار زبان رسمی به کار می‌روند.
گیتی فروز: گیتی افروز، روشن کننده‌ی جهان

محنت : رنج، آزمایش	معترف : اعتراف کننده، اقرار کننده
محو : نابود کردن، نیست شدن	معدوم : نیست شده، نابود گشته، اعدام شده
محوطه : جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد.	معرفت : شناخت، دانش
مخاطب : کسی که با او سخن گفته می شود.	معصوم : پاک و بی گناه
مخوف : ترسناک، بیمناک	معصومانه : هم چون بی گناهان و معصومان
مد : بالا آمدن آب دریا	معمور : آباد شده
مُرتضی : پسندیده، برگزیده، خشنود، یکی از لقب های حضرت علی (ع)	معیار : اندازه، وسیله ای که با آن چیزی را بسنجند.
مرجع تقلید : مجتهدی که در مسائل دینی از او تقلید کنند.	مقاصد : ح مقصد، مرادها، هدف ها
مرحمت : مهربانی، لطف	مگار : بسیار فریبنده، بسیار حيله گر
مرشد : هدایت کننده، راهنما	مکث : درنگ کردن
مزروع : کاشته شده، زراعت شده	ملال : اندوه، غم
مستضعف : ضعیف شمرده شده	ملک العرش : صاحب تخت پادشاهی
مستمع : گوش دهنده، شنونده	مُلک : تسلط، پادشاهی، مملکت و کشور
مستور : پوشیده شده، پنهان	مِلکا : خداوند
مسرور : شاد، خوشحال	مناره : محل نور، گلدسته های مساجد و بناهای قدیمی که بر بالای آن اذان می گویند.
مُسلم : مسلمان	ممت : سپاس
مُسلّم : قطعی	مُنجی : نجات دهنده
مسلماً : قطعاً، یقیناً، بی گمان	منحرف : کج شده از راه راست
مشبک : دارای شبکه مانند پنجره، سوراخ سوراخ	منحصر : محدود
مشتبیل : حاوی، دربرگیرنده	منزلت : درجه، تمام
مشقت : سختی، دشواری	منش : خوی، عادت
مصلحت : خیراندیشی	منشأ : محل پیدایش، اصل
مضامین : ح مضمون، مفهوم ها، معناها	منطقی : آن چه از روی منطق و تعقل باشد.
مضيقه : تنگنا، سخت گیری کردن	مواجه : روبه رو شدن
مَطَّلَع : محل طلوع، آغاز هر چیز	موقر : محترم، با وقار
معارف : ح معرف، دانش ها، معرفت ها	مؤثر : اثر کننده، اثرگذار
معاهده : پیمان، عهد	مونس : همدم، یار
	مهارت : ماهر بودن در کاری، استادی
	مهتری : سروری، بزرگی

ن

ناب : خالص، بی غش

نامرئی : دیده نداشتنی، ظاهر نشدنی

نانموده : آشکار نکرده

ننار : پیش کش کردن، ارزانی داشتن

نجیب : اصیل، نژاده

ندامت : پشیمانی، تأسّف

ندرت : کمی، کمیابی، به ندرت : کم

نرم گو : کسی که لطیف و ملایم سخن گوید.

نژند : اندوهگین، غمناک، سرد و بی روح

نشیب : سرازیری

نصیب : بهره، سهم کسی از چیزی

نَغز : خوب، نیکو

نوا : ناله، نغمه و شور

نوازنده : آن که نوازش و مهربانی کند.

نیّت : قصد، آهنگ، عزم

نیرنگ : سحر، جادو

و

واسطه : میانجی

واکسینه : واکسن زده شده، مایه زده شده

والا : ارجمند

وحی : پیام خدا به پیامبر (ص)

ولا : محبّت، نزدیکی

ولایت : رهبری دینی، سرپرستی

ه

های و هوی : شور و غوغا، بانگ و فریاد

هجران : دوری، جدایی، فراق

هُدّد : شانه به سر، مرغ سلیمان (ع)

هُدّی : راه راست

هلهله : فریاد شادی

همهمه : آشوب و غوغا، سروصدا

هنبجار : روش، رفتار، قاعده، معیار